بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 11 دی 1389.

محصّل عرض ما در تبعیت دلالت التزامی نسبت به دلالت مطابقی این شد که به نظر ما بیان مرحوم آقای خوئی صحیح هست و مدلول التزامی همیشه با مدلول مطابقی مساوی است و اشکالی که یعنی نکته ای که سبب می شود مدلول مطابقی از حجیت بیفتد که علم به خلاف است تفصیلا أو اجمالا، مدلول التزامی را هم از حجیت می اندازد. بر فرض ناتمام بودن فرمایش آقای خوئی می خواستیم ببینیم که ایا مدلول التزامی تابع هست یا نیست یا باید تفصیل قائل شویم بین مدلول لفظی و مدلول عقلی چنان چه مرحوم شهید صدر قائل شده اند ما عرض کردیم تفصیل جا ندارد مدلول لفظی و عقلی مثل هم هستند مگر در بعضی از صور نادر که مدلول لفظی اعتبار داشته باشد و آن هم در صورتی بود که بحث تعمّد کذب مطرح باشد و ما علم داشته باشیم که علّت احتمالی خطا تعمد کذب است و به گونه ای باشد که اگر من این مدلول لفظی را ذکر نمی کردم، مخاطبین توجه نمی کردند و البته این فقط در جایی هست که از نوع دلالت التزامی نباشد. در دلالت مطابقی این تفصیل را می شود قائل شد. چون برای اینکه دلالت التزامی باشد باید مخاطب من علم به ملازمه داشته باشد. ولو دلالت التزامی عقلی هم باشد لفظی هم باشد، لفظی باشد که روشن تر. اگر دلالت التزامی بلفظی باید باشد بیّن من الأخص باشد. وقتی بیّن من الأخص بود یعنی این مدلول التزامی را هم اگر من در واقع همین که مدلول مطابقی را من گفتم، متکلّم به مدلول التزامی خودش می رسد بنابراین من نسبت به دلالت التزامی ایقاع بر خلاف واقعی نکردم که خلاف اصل باشد. ایقاع خلاف واقع تنها در، یعنی خواه ناخواه آن ایقاع در خلاف ظاهر صورت می گیرد. بله در مورد دلالت لفظیه مطابقیه تابعه که ما می گفتیم بحث آن را هم شامل می شود نسبت به او می شود این تفصیل را قائل شد که در جایی که می دانیم اگر خلاف واقعی رخ داده باشد به جهت تعمد کذب است. تعمد ایقاع در خلاف واقع است. و اگر من این جمله دوم را نمی گفتم مخاطب نمی دانست چون به ملازمه توجه نداشت یا اصلا علم نداشت. اینجا خب ممکن است ما بگوییم اصل این است که ملازمه ثابت است یعنی لازم ثابت است و الا اگر لازم ثابت نباشد ایقاع در خلاف واقع بیشتری رخ می داده است چون چه انگیزه ای است که تصریح کند به مدلول آن لازم. اینجا هم ممکن است خیلی مورد نادری است.

سؤال:

پاسخ: بله دیگر برای اینکه برای مخاطب برای اینکه دلالت شکل گیرد، مخاطب می خواهد استفاده کند دیگر. مخاطب اگر می خواهد استفاده کند از این دلالت باید علم داشته باشد تا دلالت استفاده کند.

سؤال:

پاسخ: ولو با مقدمات ولو حتی اصلا علم مخاطب ملاک هست نه علم متکلم. ممکن است متکلم علم نداشته باشد همین که مخاطب علم پیدا کند از کلام متکلّم به آن لازمش می رسد. و در واقع عمده اش این است که نکته اصلی که ما در این بحث ذکر می کردیم این بود، علتی که مدلول التزامی از حجیت می افتد این است که علت اعتبار مدلول مطابقی در موارد عادی این است که اگر ما به مدلول مطابقی ملتزم نشویم باید به یک حالت نادری ملتزم شویم. باید ملتزم شویم متکلم راستگو دروغ گفته است لجهاتٍ یا متکلم ضابط اشتباه کرده است لجهاتٍ یا امثال اینها که اینها همه حالت های نادری است که اتفاق افتاده است. عقلا می گویند که شما حکم کنید که این حالت های نادر اتفاق نیفتاده است و کلام مطابق واقع هست. ما نسبت به مدلول التزامی در جایی که منشأ اشتباه، منشأ کذب آن، با آن مدلول مطابقی یکی است، اینجا دیگر لازم نیست ملتزم به اشتباه بیشتری شویم. به ایقاع در خلاف مقصود بیشتری شویم. حالت نادری که ما از آن فرار می کنیم پیش آمده است و با عدم حجیت مدلول التزامی حالت نادر بیشتری را ما ملتزم نشده ایم. یک حالت نادر را که ما می دانیم تحقق پیدا کرده است و به خاطر همین مدلول مطابقی از اعتبار افتاده است همان کافی است برای اینکه عدم اعتبار مدلول التزامی را هم توجیه کند. پس وجهی ملاکی برای حجیت مدلول التزامی نیست. این بیانی است که در واقع حاج آقا هم بیانشان همین است. در بیاناتشان تفصیلی به حسب ظاهر بدوی ممکن است شخصی تصور کند که تفصیل هست نه آن تفصیل نیست توضیح محلّ بحث است. ایشان می گویند آن کسی که دلالت التزامی را قائل است اگر از او بگوییم که شما مدلول مطابقی حجت نیست باز هم می گوید که من به مدلول التزامی پایبند هستم یا نیستم. اگر منهای مدلول مطابقی نسبت به مدلول التزامی جداگانه چیز دارد به آن می گوید فرض کنید کسی که می گوید که نماز جمعه واجب تعیینی است نسبت به اصل وجوب نماز جمعه آیا ورا انتخاب نظر خودش یک پابندی دارد یا ندارد. اگر یک موقعی می گوید که من در اینکه نماز جمعه واجب است برایم مسلّم است. واجب تعیینی بودن را هم نگویم اصل وجوب را می گویم. دیگر حرمت و سایر احکام را دارا نیست. این اگر این جور باشد که ورا انتخاب قول خودش نسبت به نفی ثالث مثلا اعتبار قائل باشد، خب اینجا آن مدلول التزامی معتبر است ولی اگر نه، به تبع قول خودش مدلول التزامی را هم قائل است اینجا آن دلالت تبعیه حجت نیست. این در واقع توضیحی است که مدلول التزامی برای اینکه حجت باشد باید استقلالی باشد تابعه نباشد. اصلا معنای مدلول التزامی تابعیت است. این در واقع توضیح محل کلام است نه اینکه تفصیلی بحث است. ایشان می گویند وقتی مدلول، مدلول التزامی استقلالی نباشد. وقتی استقلالی نبود در حجیت هم تابع است و نکته اش هم همین است که عدم التزام به مدلول التزامی محذور بیشتری ایجاد نمی کند. حجیت مدالیل برای فرار از محذور افتادن در حال نادر است. ما اینجاها افتادن در حالت نادری نمی بینیم. خب منهنا یظهر بحث دلالت تضمنیه. دلالت تضمنیه هم دقیقا همین بحث ها در موردش می آید. دلالت تضمنیه هم فرض کنید که حالا، یک موقعی شما دلیل اول گفته است که نماز ده جزء دارد. ما می دانیم که جزء دهم جزو نماز نیست. آیا این دلیل نسبت به 9 جزء از اعتبار می افتد یا نمی افتد؟ این هم دقیقا همان بحث های مرحوم آقای خوئی و عرایضی که ما داشتیم در موردش هست. اینکه 9 جزء اعتبار دارد 9 جزء در ضمن ده جزء را من دارم از آن خبر می دهم نه 9 جزء مستقل. اگر 9 جزء در ضمن 10 جزء را خبر بدهم اگر من بدانم جزء دهم واجب نیست، آن چیزی که خبر به آن داده ام تحقق ندارد که 9 جزئی که جزء دهمی هم دارد. اما اگر این دلالت تضمنیه هست هر دو نکته ای که ما گفتیم در دلالت تضمنیه هم به عینه می آید یعنی هم بیان مرحوم آقای خوئی در دلالت تضمنیه می آید هم بیانی که ما عرض می کردیم که ریشه اعتبار در هر دو جا هست. مرحوم آقای صدر اینجا بعد از اینکه تفصیل می دهند در دلالت التزامیه بین دلالت التزامیه لفظیه و دلالت التزامیه عقلیه این تفصیل را قائل می شوند می گویند با توجه به این تفصیل می شود در مورد دلالت تضمنیه هم تفصیل قائل شد. بین دلالت تضمنیه تحلیلیه و دلالت تضمنیه غیر تحلیلیه مثلا فرض کنید یک نفر خبر داده است که در این اتاق انسانی هست. انسان به تحلیل عقلی به دو جزء حیوان و ناطق تحلیل می شود. ما در جایی که می دانیم که حیوان ناطق در اتاق نیست ولی احتمال می دهیم که اصل حیوان در اتاق باشد. آیا ما می توانیم اینجا بگوییم که دلیل ما یک مدلول مطابقی دارد که انسان در اتاق است. این مدلول مطابقی دو تا مدلول تضمنیه تحلیلیه دارد. یکی اینکه حیوان در اتاق است یکی اینکه ناطق در اتاق است. با علم به اینکه انسان در اتاق نیست مدلول تضمنیه تحلیلیه دوم آن هم چون مساوی با مدلول مطابقی هست آن هم از اعتبار می افتد ولی آن مدلول تضمنی اول که حیوان در اتاق هست ایا از اعتبار می افتد؟ در اینجا تضمنی بودن و جزء دار بودن آن مدلول ما به تحلیل عقلی است. این جور نیست که ما از یک مرکّبی خبر می دهیم. یک مرکّبی که ترکیبش ترکیب خارجی نیست. ترکیبش ترکیب عقلی است. ترکیب عقلی مثل جنس و فصل. ترکیب عقلی مثل ذات مقیّد و قید. مثلا شخص می گوید که آقا اکرم عالما. عالم یعنی انسان مقید به علم. ما این را می توانیم تحلیل کنیم به انسان و علم که تقیدش جزء تحلیلی است آن تقیدش مهم نیست در اینجا چون وقتی اصل مقید را علم به خلاف پیدا کردیم، تقیدش را هم علم به خلاف پیدا می کنیم. آن که هست ذات مقید است. ذات مقید جزء تحلیلی است که می تواند بدون مقیّد هم تحقق داشته باشد. اکرم عالما می دانیم که عالم وجوب اکرام ندارد ولی ذات انسان که مقیّد به علم هست آن ذات انسان وجوب اکرام دارد یا ندارد آن همان جزء تحلیلی است که اینجا مطرح می کنیم. ایشان در واقع تفصیل قائل می شوند بین جزء مدلول تضمنیه تحلیلیه. ایشان می گویند مدلول تضمنیه تحلیلیه حجت نیست چون دلالتش دلالت لفظی نیست دلالت عقلی است و مدلول تضمنیه غیر تحلیلیه مثل همین ترکیب های خارجی که ذکر شده است. و بعد چیز می کنند می گویند عام مجموعی را در نظر بگیرید، در عام مجموعی اگر ما بدانیم که یک جزء آن، این مجموع بمجموعه اعتبار ندارد. اینکه در تمام الباقی دلیل حجت باشد، این به برکت این است که ما در واقع وقتی فهمیدیم یک جزء از اعتبار افتاد، لازمه اش این نیست که سایر اجزاء هم از اعتبار بیفتد. اعتبار سایر اجزاء چون معتبر بودن تمام اجزاء دیگر با معتبر بودن اینکه فرض کنید اگر صد جزء دارد و ما می دانیم که جزء صدم واجب نیست آیا ما می توانیم بگوییم که 99 تا واجب هست یا نیست؟ بحث این است که ما می دانیم که یک خلاف واقعی اینجا یک خلاف اصلی رخ داده است که صد تا واجب نیست ولی اینکه 99 تا هم واجب نباشد 98 تا واجب باشد ایشان می گوید که مخالفت ظاهری که در صورت عدم وجوب 99 تا باشد از مخالفت ظاهری که در وجوب 99 تا باشد بیشتر است. بنابراین ما باید ملتزم شویم که کل 99 تا واجب هست به نحو وجوب ضمنی و تمام الباقی به صفت وجوب متصف می شود.

سؤال:

پاسخ: یک دلیل داریم گفته است که کل این قبیله را احترام کن. به نحو عام مجموعی که صد نفر هستند. ما می دانیم که هر صد تا آنها واجب نیست یک شخصی است در اینها که حتما وجوب اکرام ندارد. حالا آیا هر 99 تا را باید اکرام کنیم یا میتوانیم بگوییم که نه، وقتی عام اراده نشد، دیگر اینکه 98 تا اراده شود یا 99 تا اراده شود هر دو مَجاز است و آن بحث هایی که در مورد مبنای شیخ و مرحوم آخوند و آن بحث ها اینجا مطرح است.

سؤال:

پاسخ: حالا استغراقی یک بحث های دیگری دارد. ایشان می گوید که عام عرض کنم دلالت تضمنیه ولول دلالت انحلالی هم نباشد به صورت ارتباطی باشد. دلالتشان مثل این مثال ارتباطی باشد، باز حجت است. این جور نیست که فقط در صورتی که، عام استغراقی را خیلی مشکل ندارد کأنه این عام مجموعی هست که اشکال دارد که باوجودی که ارتباطی هست باز شما دلالت عام مجموعی را در تمام الباقی می پذیرید. این محصّل فرمایش آقای صدر. اینجا یکی دو تا نکته درباره فرمایش آقای صدر باید دانست. یک نکته اینکه ایشان تفصیل داده است بین دلالت تضمنیه تحلیلیه و دلالت تضمنیه غیر تحلیلیه این نکته را متفرع بر بحث های سابق کرده اند این از بحث های سابقشان در نمی آید چون دلالت تضمنیه ولو تحلیلیه باشد الزاما تحلیلیه بودن ملازم با این نیست که دلالت عقلیه باشد. ممکن است دلالت تضمنیه لفظیه باشد. اینکه وقتی شخص می گوید که انسان در اتاق هست، این اگر ما بگوییم که، بیّن من الاخص است که وقتی که انسان هست حیوان هم هست. این دلالت لفظیه در کار است. ایشان کأنه وقتی دلالت تحلیلیه شد عقلی تصور کرده اند، غیر تحلیلیه شد لفظی، همچین ملازمه ای وجود ندارد. بله لفظیه آن بیّن من الأخص است. یک مرکّب اینکه صدقش .. اجزاء است آن روشن است ولی آن طرفش الزام ندارد که حتما دلالت وقتی تحلیلیه شد ما بگوییم که حتما عقلیه است. می تواند لفظیه باشد و آن تفصیلی که شما آنجا دادید اینجا

سؤال:

پاسخ: اینجا همان نکته ایشان خواسته است این را از مصادیق او قرار دهد در حالی که بین دلالت تحلیلیه و عقلی بودن تلازمی نیست که شما فرض کردید اگر دلالت تضمنیه تحلیلیه باشد کأنه حتما عقلیه است نه این مطلب این جور نیست. این یک نکته. نکته دوم که نکته اساسی بحث این است این است که در این بحث ها یک خلطی شده است بین انحلال در ناحیه دلالت و ارتباطیت در ناحیه دلالت و انحلال و ارتباطیت در ناحیه حکم. شبیه این خلط در جاهای دیگر هم شده است من عرض می کنم. ببینید شهید صدر فرض کرده اند که اگر آن دلیل ما که متضمّن بیان یک حکم است اگر آن حکم ارتباطی باشد، یک حکم ارتباطی فرض کنید می گوییم که یک قوم را اکرام کنن عام مجموعی. دلالت دلیل بر اکرام تک تک افراد، آنها حتما باید ارتباطی باشد. نه این جور نیست. ما ممکن است آن عام مجموعی باشد ارتباطی باشد حکمش ولی اصلا دلالت هایش نسبت به اینکه آن اجزای دلیل که اصلا مستقل از هم باشند و با هم ارتباطی نداشته باشد فرض کنید نماز. ما می دانیم که نماز یک شیئی است واجب ارتباطی ولی دلیلی که دال بر این است که فاتحه الکتاب جزو نماز است، دلیلی که دال است بر اینکه رکوع جزء نماز است سجود جزء نماز است، این دلیل ها الزاما دلالت وحدانی ندارند. یک دلیل می گوید که آقا فاتحه الکتاب جزء این مجموعه است. یک دلیل می گوید که رکوع جزء این مجموعه است. یک دلیل می گوید که سوره جزء این مجموعه است. آن دلیلی که می گوید سوره جزء این مجموعه است، اگر ما ظهورش را گرفتیم حجت نبود. آن معنایش این نیست که سایر ادله از اعتبار می افتد. مقیّد نیست وجوب سوره، آن دلیلی که می گوید سوره جزء آن است، این باعث تقیید سایر ادله نمی شود. ببینید ما یک دلیل داریم می گوید که حمد جزء نماز است و نماز از حمد تشکیل شده است. آیا این می خواهد بگوید که حمد جزء نماز است به شرطی که سوره هم حتما باشد؟ نه آن دلالت دلیل بر جزئیت حمد برای سوره مقید به آن دلیل دیگر نیست. آن حکم ها اگر واقعیت داشته باشند تقیید می کنند ولی دلالت دلیل ها مقید هم نیستند. هر کدامشان مستقل هم هستند. بنابراین اگر دلیلی که می گوید سوره جزء نماز است، این از اعتبار بیفتد، سایر ادله ای که گفته است حمد جزو نماز است نمی دانم رکوع جزو نماز است سجود جزء نماز است آنها همه سر جای خودش باقی می ماند. این مهم این است که ما ببینیم این دلالت، حتی اگر یک جمله واحد هم باشد ما بگوییم قبیله را اکرام کن. قبیله را اکرام کن یک ظهور دارد اینکه همه افراد قبیله را باید اکرام کنی. هیچ کسی از افراد قبیله را نباید از اکرام فرو گذار کنی ولی خب یک ظهور هم دارد در اینکه بالاخره این جور نیست که قبیله کسی نباید احترام شود. یعنی فرض کنید اگر ما فهمیدیم که احترام تمام قبیله لازم نیست. قبیله ای که صد نفر هستند. ظهور دلیل در استیئاب به حقیقی بودن، اگر این ظهور گرفته شود ظهور اصل دلیل در اینکه باید استیئاب باشد از بین نمی رود. ظهور دلیل در استیئاب حقیقی بودن این حکم یک ظهور است. ظهور دلیل در اصل استیئاب هم یک چیز دیگر است. ممکن است که ما بگوییم نه، استئاب استیئاب حقیقی نیست و استیئاب حرفی است. بنابراین این جور نیست که شما بگویید که بیست نقفر را اکرام کنیم کفایت کند. مهم این است که شما ببینید این ظهورات است که دلیل دارد ولو در یک دلیل هم باشد. این دلیل ممکن است ظهوراتشان استقلالی باشد ممکن است ظهوراتشان غیر استقلالی باشد. عین همین بیان حتی در عام استغراقی هم می آید. جایی که عام استغراقی باشد، آن حکمی که دلیل ما بر او دلالت می کند آن حکم استغراقی است ولی ممکن است آن حکمی که استغراقی باشد، دلالت دلیل بر وجوب هایشان ارتباطی باشد. چطور؟ ما می گوییم اکرم کلّ عالمٍ، اینجا دلالت بر اینکه این فرد واجب الاکرام است، این فرد واجب الاکرام است، این فرد واجب الاکرام است، دلالت های مستقل ندارد. اینها به تبع یک دلالت وحدانی است که کل دالّ بر استیئاب است. اگر ما دلالت کل بر استیئاب را زدیم، اینکه این واجب است از کجا در می آید؟ درست است وجوب هایشان مستقل از هم هستند ولی دلالت دلیل بر وجوب اینها مستقل نیستند. ارتباطی هستند. انحلال در مقام حکم است نه انحلال در مقام دلالت و ظهور. انحلال در مقام حکم و در مقام تعلق تکلیف غیر از انحلال در مقام دلالت و مقام اثبات است. یعنی خلط بین مقام ثبوت و اثبات است اینجا. انحلال در مقام ثبوت با انحلال در مقام اثبات فرق دارد.

سؤال:

پاسخ: عیب ندارد از خود همین دلیل هم بفهمیم که انحلالی است، انحلالی بودنش لازمه اش این نیست که دلالت های انحلالی باشد. ببینید همین مثالث که من عرض می کنم اگر ما اکرم کل عالمٍ، ما فهمیدیم که این کل مراد استغراق عرفی است. استغراق عرفی مثلا صد تا عالم باشد با نود تا عالم این استغراق عرفی صدق کند. در یکی هم صدق کند در دو تا هم صدق کند نود و هشت تا هم صدق کند. ما می دانیم که اینجا استغراق حقیقی اراده نشده است. خب بگویید استغراق را به استغراق عرفی حمل می کنیم. اینجا شما می توانید بگویید که حتما 99 تا اراده شده است؟ نه! چون دلالت دلیل بر اینکه کل 99 تا وجوب اکرام دارد دلالت های مستقل نبودند. به تبع دلالت دلیل بر این که کل، دال بر استیئاب هست و مراد هم استیئاب عرفی هست، به تبع او بود و استیئاب عرفی با 90 تا هم صدق می کند و با 99 تا هم صدق می کند. نسبت به آن چیزی که دلیل ما دال بر آن هست 99 تا و 98 و 97 و 96 تا و تا 90 تا هیچ فرقی ندارد. مجرّد اینکه آن حکمی که در خارج وجود دارد،

سؤال:

پاسخ: دال ها وقتی متعدد شد، متعدد بودن یعنی دلالت های مستقل باید داشته باشد. دلالت های مستقل طبیعتا باید،

نه گاهی اوقات به اصطلاح دلالت هر کدامشان حالا اجازه دهید یک نکته ای را اینجا عرض کنم. مرحوم شیخ انصاری یک بحثی را مطرح کرده اند در بحث اینکه به عموم عام تمسک باید کنیم از جهت ضمان یا به استصحاب حکم مخصص؟ در بحث استصحاب یک بحثی داریم که اگر عامی داشته باشیم یک فرد در یک زمان خاصی از تحت آن عموم خارج باشد. گفته است اکرم العلما فی جمیع الایام. می دانیم زید یوم الجمعه وجوب اکرام ندارد. یوم السبط، استصحاب عدم وجوب اکرام زید را که در یوم الجمعه بوده است باید بکنیم یا به عموم عام اکرم العلما فی جمیع الایام باید تمسک کنیم؟ خب آن بحث معروف که استصحاب حکم مخصص باید کرد یا به عموم اضمانی عام باید تمسک کرد؟ اینجا یک تفصیلی مرحوم شیخ داده است که عام گاهی اوقات من جهت الضمان مفرّد است و گاهی اوقات من جهت الضمان مفرّد نیست. اگر عام از جهت ضمان مفرّد باشد به عموم عام باید تمسک کرد. اگر عام از جهت ضمان مفرّد نباشد، دیگر به عام تمسک نمی شود کرد جای استصحاب حکم مخصص است. تعبیر مفرّد و عدم مفرّد تعبیر کرده است. خب یک بحث هایی مرحوم آخوند دارد که الآن کاری ندارم. اینجا در اینکه مرحوم شیخ مفرّد می خواهد بگوید یعنی چه؟ تفصیلی که بین مفرّد بودن عام از جهت ضمان و عدم مفرّد بودن داده است چیست؟ اینجا مرحوم آقای خوئی و بعضی از آقایان دیگر، به نظرم مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی هم همین جور بود و بعضی از آقایان دیگر، مفردیت عام را و عدم مفردیت را به استغراقی بودن عام از جهت ضمان و مجموعی بودن معنا کرده اند. می گویند عام استغراقی مفرّد است. عام مجموعی مفرّد نیست. این تفصیلی است که آقایان قائل شده اند و بحث را دنبال کرده اند. حاج آقا اینجا این مطرح می فرمودند که اصلا این تفصیل کلام شیخ نادرست است. شیخ عام مفرد بودنش به استغراقی بودن و مجموعی بودن اصلا ارتباطی ندارد. و بعد می گفتند مرحوم شیخ مثال هایی که می زند اصلا بعضی از مثال هایش واضح است که استغراقی است ولی آن را مفرّد نمی داند. مثال هایی که زده است. مثال های مرحوم شیخ را اگر کسی ببیند می فهمد که مرادشان، آقایان هم اشکال کرده اند که مثال های شما نمی خورد با تفصیلی که قائل شده اید. تفصیلشان این نیست. و بعد برداشت من از فرمایش حاج آقا برداشتی است که الآن توضیح می دهم. تصور می کنم همین عرضی که من می خواهم عرض کنم، ایشان هم همین مطلب را می خواهند بفرمایند. البته با این تصریح در کلمات ایشان نیست ایشان این مقدار را می فرمودند که مفردیت و عدم مفردیت ربطی به استغراقیت و مجموعیت ندارد. من این جوری به نظرم می رسید و تصور می کنم حاج آقا هم مرادشان همین است که عرض می کنم. آن این است که دو تا بحث هست که این دو تا بحث با هم خلط شده است. یکی انحلال در مقام ثبوت و در مقام تعلل حکم و یکی انحلال در مقام اثبات و در مقام دلالت دلیل. و آن چیزی که مرحوم شیخ مطرح کرده است انحلال در مقام اثبات و دلالت دلیل است. و نه انحلال در مقام ثبوت و تعلق حکم. یک موقعی بحث انحلال در مقام ثبوت است یعنی یک موقعی شارع یک حکم دارد در مقام ثبوت یک حکم، یک موقعی است که به عدد افراد منحل می شود و افراد عدیده دارد. حالا در مورد عموم افرادی هم همین مطلب تصویر می شود که آن بحث در عموم ازمانی هم همین مطلب تصویر می شود. یک موقعی به عدد افراد دلیل ما حکم داریم. که این حکم انحلالی است. عام استغراقی این جوری است وقتی می گوییم الماء طاهر. الماء طاهر یعنی هر آبی که دست می گذاریم یک طهارتی روی آن جعل شده است. هذا الماء طاهر، هذا الماء طاهر، هذا الماء طاهر. ثبوتا احکام عدیده ای ما داریم در مقام ثبوت. ولی بعضی وقت ها حکم چنین نیست که منحل شود. حکم هایی که منحل نمی شود مثلا حکمی که روی عام مجموعی می رود منحل نمی شود. حکمی که متعلّق آن صرف الوجود است منحل نمی شود. فرض کنید می گویید صلّ. صلّ به عدد افراد صلوه نسبت به متعلق وجوب نسبت به صلّ. این جور نیست که هزار جور صلوه که واجب باشد هر صلوه که دست بگذاریم هذا الصلوه واجبه، هذا الصلوه واجبه، هذا الصلوه واجبه نه. صرف الوجود به بحث وجوب متعلّق می شود. انحلالی نیست. این فرق دارد با جایی که مثلا می گوییم الکذب حرامٌ. الکذب حرامٌ تک تک افراد کذب هذا الکذب حرامٌ، هذا الکذب حرامٌ، هذا الکذب حرامٌ همین جور. افراد کذب های مختلف به حرمت های متعدد متصف می شوند. خب این یک اصل. انحلال در مقام ثبوت در مقام تعلق حکم بین امر و نهی فرق دارد بین متعلق وجوب و متعلق موضوع وجوب فرق دارد. انحلالیت آقایان می گویند اصل در متعلق وجوب عدم انحلالیت است و از این بحث هایی که ما یک موقعی بحث هایش را مطرح می کردیم که آیا اصلی داریم که انحلالیت و عدم انحلالیت را اثبات کند یا نکند که آنها همه در مقام ثبوت است که چه شکلی می توانیم، آن بحث هایش را هم ما مفصل سابقا مطرح می کردیم که ما عرضمان این بود که عمدتا انحلال به تناسبات حکم موضوع وابسته است. آن چیزی که انحلال ثبوتی را اثبات می کند به تناسب حکم موضوع وابسته است نمی دانم موضوع حکم و متعلّق حکم و این تفصیلات، تفصیلات عامی نیست البته غالبا در ناحیه موضوع، دلیل انحلالی است و در ناحیه متعلق حکم انحلالی نیست آن بحث هایش قبلا گذشت که در بحث های مفهوم شرط و آنها به تناسب اذا تعدد الشرط و اتحد الجزاء این بحث را آنجا طرح کرده است. ولی همه این بحث ها اجنبی از محل کلام است. محلّ کلام ما انحلال در مقام دلالت است. این را انشاء الله فردا توضیح بیشترش را عرض می کنم. خلط شده است خیلی از این بحث ها به دلیل این خلطی که اینجا وجود دارد، در چارچوب خودش قرار نگرفته است این را انشاء الله توضیحش را فردا عرض می کنم و تفصیلی که در این بحث هست فردا عرض می کنم. ما امشب کلاس راهنما ما فردا این بحث را می بندیم و دیگر بحث جدیدی در مورد این بحث نداریم. خواستم امروز این بحث را تمام کنم که نرسیدیم. این است که ما بحث اصل اولیه در باب متعارضین را مطرح می کنیم به نظرم رسید که ما در کلام مرحوم حاج شیخ و کلام مرحوم امام را این کلمات را ببینیم، مناسب تر باشد دوستان کفایه را هم مطالعه فرمایند ولی ما محور کلاس راهنما را فرمایش حاج شیخ در درر قرار می دهیم و فرمایش مرحوم امام. اینها را ببینید بعدا در مورد اصل اولی، ولو وقت گذشته است فقط یک نکته بگویم. عمده در مورد اصل اولیه این نکته است که چه شکلی می شود تخییر بین اصل اولیه تخییر را نفی کرد. آقایان معمولا می گویند که اصل اولیه تساقط است یا توقف است که آن هم به یک معنا نسبت به مدلول مطابقی همان تساقط است. ولی یک احتمال جدی وجود دارد بحث تخییر. اصل اولیه را تخییر می دانند. نفی احتمال تخییر خیلی سخت است. عمدتا نفی احتمال تخییر را آقای صدر خیلی مفصل وارد شده است و عمدتا آن تخییر را قبول کرده است. آقای صدر تخییر را هم قبول کرده است و آن را حالا با تقریبی که دارد. این بحث آقای صدر خیلی بحث های مفصل است من سعی می کنم چکیده بحث را طرح کنم که خیلی بحث طول پیدا نکند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد